

بسم الله الرحمن الرحيم

نزاع در ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع

به دنبال بحث حسن و قبح، یکی از مباحثی که مطرح می‌شود، بحث ملازمه و عدم ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع است. سؤال این است که **کل ما حکم به العقل حکم به الشرع** آیا صحیح است یا نه؟ در اینجا فعلاً کاری نداریم که آیا عقل حکم دارد یا فقط ادراک دارد؛ و مقصود این است که بین مدرك عقلی و حکم شرع ملازمه باشد. اگر عقل در موردی حسن فعلی را ادراک کرد، شارع هم در اینجا باید مدح کند؛ بدین معنا که شارع نیز بر طبق حکم عقل، حکم کند. مثلاً در باب عبادت اوئان - بت‌ها - که خود عقل مستقلاً به حرمت و لغویت عبادت اوئان حکم می‌کند، ادراک می‌کند قبح عبادت اوئان را، عقل می‌گوید عبادت چوب یا آهن که لایضر و لا ینفع هستند، حرام و قبیح است؛ حالا با قطع نظر از این که در باب عبادت اوئان ادله نقلیه هم داریم، می‌خواهیم ببینیم آیا از راه ملازمه می‌توانیم حکم شرع را استفاده کنیم؟

افراد و گروه‌های مشمول نزاع

نسبت به این نزاع، کسانی که اشعری مسلک هستند، بطور کل از این نزاع خارج هستند؛ آنها قائل هستند که حسن و قبح عقلی نداریم و **الحسن ما حسنّه الشارع** است، روی این مبنای اشاعره، دیگر مجالی برای این نزاع باقی نمی‌ماند؛ زیرا، این نزاع در صورتی صحیح است که اولاً قبول کنیم عقل حسن و قبح را ادراک می‌کند، و ثانیاً بعد از آن که ادراک کرد، می‌گوییم این حسن و قبح ملاک برای حکم است؛ اما طبق نظریه اشاعره، حسن و قبح نه تنها مدرك عقل نیست، ملاک برای حکم هم نیست و بلکه خودش عین حکم شرعی است. بنابراین، اشاعره از دایره نزاع خارج هستند. از میان اخباری‌ها نیز کسانی که می‌گویند از راه مقدمات عقلیه به حکمی نمی‌رسیم؛ به دلیل کثرة الخطاء نمی‌توانیم اطمینان به ادراک عقلی داشته باشیم، قطعاً از این دایره خارج هستند. اما اخباری‌هایی که ادراکات عقلی را قبول دارند ولی می‌گویند حجیت و اعتبار ندارد، و همچنین اصولیین و تمام کسانی که ادراکات عقلی را معتبر می‌دانند، در این نزاع داخل هستند. پس، نزاع در ملازمه مربوط به کسانی است که اولاً ادراکات عقلی را قبول دارند و می‌گویند عقل می‌تواند حسن و قبح اشیا را درک کند؛ ثانیاً خود ادراکات عقلی برای آنها معتبر است.

آن دسته از اخباری‌هایی که در این نزاع داخل می‌شوند، ملازمه بین حکم عقل و شرع را انکار کرده‌اند؛ در میان اصولی‌ها نیز تقریباً تمامی آنها ملازمه را پذیرفته‌اند، جز برخی از اصولیین؛ مثل مرحوم صاحب فصول و مرحوم محقق عراقی، ملازمه واقعیه را انکار کرده ولی ملازمه ظاهریه را پذیرفته است؛ مرحوم محقق اصفهانی نیز به يك معنا، ملازمه را انکار کرده، اما نتیجه را همان قرار داده که در صورت، ثبوت ملازمه است. اما مرحوم محقق نائینی که از ارکان اصولیین است، ملازمه را پذیرفته است.

اینجا مناسب است اول کلام صاحب فصول را نقل کنیم و بعد اشکالاتی که مرحوم محقق نائینی بر ایشان دارند و حاشیه‌ای که مرحوم عراقی بر کلام نائینی دارد را بیان کنیم تا ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم.

بیان مرحوم صاحب فصول

صاحب فصول برای ادعای خود يك دليل آورده و آن را نیز با موارد نقض بر کسانی که قائل به ملازمه هستند، تأیید کرده است. **دلیل مرحوم صاحب فصول**، ایشان می‌گویند: ما قبول داریم که عقل می‌تواند حسن و قبح اشیا را درک کند، اما چون عقل احاطه به جمیع جوانب ندارد، نمی‌تواند در هر موردی علاوه بر وجود مقتضی، عدم المانع را هم درک کند. عقل می‌فهمد که در کذب جهت قبح و مفسده وجود دارد، لیکن نمی‌تواند بفهمد که آیا این ملاک یا این جهت مقبحه، مبتلای به مانع و مزاحم نیز هست یا نه؟ چون عقل چنین ادراکی ندارد، و جهت مقبحه در حکم به قبح این عمل کافی نیست، شارع باید این عمل را حرام بداند؛ زیرا، شارع احاطه به جمیع جوانب دارد، و می‌داند که فعل علاوه بر وجود مقتضی، آیا مبتلا به مانع و مزاحم هم هست یا خیر؛ و شارع با در نظر گرفتن همه جهات حکم را صادر می‌کند. پس، چون عقل، وجود مانع و مزاحم را نمی‌تواند درست تشخیص دهد، لذا نمی‌توان گفت **كل ما حکم به العقل حکم به الشرع**.

تأییدات مدعای فوق، اما تأییداتی که بر این مدعای خویش می‌آورد، **اولاً** این است که می‌گوید: روایت **لو لا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک**، اگر ما باشیم و عقل، عقل می‌گوید در مسواک کردن مصلحت و حسن وجود دارد، ولی مسأله ابتلا به مانع را نمی‌تواند بفهمد؛ اما شارع می‌گوید در صورتی که مسواک کردن بخواهد برای مجموع انسان‌ها به عنوان واجب باشد، موجب مشقت است، بنابراین، آن را واجب نکرده است.

مؤید دوم، روایات **إن الله سکت عن أشياء لم یسقط عنها نسیاناً** است؛ این که خداوند نسبت به مواردی سکوت کرده و حکمی را جعل نکرده، از باب نسیان نیست، بلکه سکوتش بخاطر مصالحی است. صاحب فصول می‌گوید: چه بسا عقل فعلی را ادراک کند که دارای مصلحت است، اما ممکن است که این فعل، به حسب واقع از همان افعالی باشد که خداوند در مورد آنها سکوت کرده است؛ - (این را در پرانتز عرض کنم که طبق آنچه در کلام قدمای از متکلمین آمده بود، گفتیم بین نزاع در حسن و قبح با مسأله مصلحت و مفسده فرق است، اما در کلمات صاحب فصول و میرزای نائینی، اینها تقریباً از یک وادی شمرده‌اند). بنابراین، نتیجه این می‌شود که ممکن است عقل، مصلحت تامه در فعلی را درک کند، اما چون احتمال می‌دهیم که جزو موارد سکوت خداوند باشد، پس نمی‌توان گفت: به مجرد اینکه عقل حکمی کرد و یا ادراکی داشت، بین ادراک عقل و شرع ملازمه وجود دارد.

مؤید سوم، فرموده است: اساساً گاه در بعضی از موارد، حکم دایر مدار ملاک نیست؛ با نبود ملاک هم احکامی مثل اوامر امتحانیه، اوامری که از روی تقیه صادر می‌شود را داریم؛ هرچند در این موارد، در متعلق - یعنی در فعلی که مولا امر به آن کرده است - هیچ مصلحتی وجود ندارد، اما مع ذلك شارع بدان‌ها امر کرده است. بنابراین، اوامر و نواهی شارع دایر مدار ملاکات عقلی نیست؛ و از اینجا معلوم می‌شود که طریقه شارع برای امر و نهی، با طریقه عقل تفاوت دارد. بعد از این دلیل و سه مؤید، صاحب فصول می‌فرماید: ما ملازمه واقعیه بین حکم عقل و حکم شرع نداریم؛ لکن ملازمه ظاهری را قبول داریم و ظاهراً بنا را بر ملازمه باید بگذاریم؛ به این بیان که بگوییم ظاهراً بین حکم عقل و حکم شرع ملازمه است؛ اگر عقل حسن چیزی را ادراک کرد

و ما نمی‌دانیم که مزاحم و مانعی در اینجا وجود دارد یا نه، در صورتی که با این حکم عقل مخالفت کردیم و بعداً عدم وجود مزاحم منکشف شد، عاصی خواهیم بود؛ یعنی باید بنا را بر ملازمه ظاهری بگذاریم.

اشکال مرحوم نائینی به مرحوم صاحب فصول

مرحوم میرزای نائینی در صفحه 61 از جلد سوم **فوائد الاصول** می‌فرماید: ما در کلام صاحب فصول اشکال داریم؛ و این حرف، حرف ضعیفی است. ایشان می‌فرمایند: به نظر ما، صاحب فصول در استدلالی که کرده، از محل نزاع خارج شده است؛ محل نزاع ما در مستقلات عقلیه است؛ یعنی وقتی می‌گوییم **کل ما حکم به العقل حکم به الشرع** مقصود از عقل و حکم عقلی، احکام عقلیه‌ی مستقله است؛ یعنی مواردی که عقل تمام جوانب را درک می‌کند، می‌فهمد که فعل مقتضی حسن دارد و مانع هم ندارد؛ و الا اگر عقل نتواند مانع را تشخیص دهد، دیگر از مستقلات عقلیه نیست. سپس می‌فرماید: اگر بگویید هیچ موردی نداریم که عقل بتواند همه جهات - هم جهات مقتضی و هم عدم مانع - را بفهمد، این حرف باطل است. اگر کذبی ضار باشد به حال خود کاذب و موجب هلاک یک نبی باشد، عقل می‌فهمد این جهت قبح دارد و مبتلا به مانع هم نیست؛ مزاحم اقوا هم ندارد. مرحوم نائینی می‌فرماید: ما حرف شما را قبول داریم که نمی‌توانیم ادعا کنیم عقل در جمیع موارد می‌تواند جمیع اطراف و خصوصیات ملاک را درک کند، اما اگر حتی به نحو مجبیه جزئی هم بخواهید انکار کنید، برای ما قابل قبول نیست.

اما مطلبی که راجع به **ان الله سكت عن اشیاء** گفتند این **لا ينبغي ان يصغى إليه أصلاً** است، این حرف نباید شنیده شود. می‌فرماید: این چطور می‌تواند از موارد ما سکت الله باشد، در حالی که خود عقل رسول باطنی است؛ یعنی سکت الله باید با تمام ابزار و وسایل باشد، موردی که عقل کاملاً آن را بیان می‌کند، نمی‌تواند به عنوان **مما سكت الله** باشد. زیرا، در روایت داریم **إنَّ لله على الناس حجتين حجة باطنه و حجة ظاهره**، حجت باطنی عقل است و حجت ظاهری انبیا هستند، موردی که عقل به عنوان حجت باطنی چیزی را نفهمد، از موارد **مما سكت الله** است؛ اما جایی که عقل می‌فهمد، هرگز از مصادیق سکوت نیست. مطالبی را هم که راجع به اوامر امتحانیه و اوامر تقیه‌ای گفته شد نیز مورد قبول نیست. زیرا، اصلاً حکم بدون ملاک معقول نیست؛ در همین اوامر امتحانیه باید ببینیم در متعلق آن مقداری را که انجام داده است، چه مقدار مصلحت بوده، نمی‌شود گفت که هیچ مصلحتی وجود ندارد. در فعلی که انسان تقیاً انجام می‌دهد، حتماً مصلحتی وجود دارد. البته گاه خداوند در موردی امر کرده اما مصلحتش را ما تشخیص نمی‌دهیم و آن مصلحت برای ما مخفی می‌ماند. سپس می‌فرمایند: اما ملازمه ظاهری که ادعا کردید، هیچ معنایی برای این ملازمه ظاهری وجود ندارد.

شما می‌گویید احتمال وجود مانع و مزاحم وجود دارد، اگر این احتمال تطرق در نزد عقل پیدا کند، یعنی عقل بگوید من اینجا می‌فهمم که مقتضی وجود دارد اما احتمال می‌دهم مانع هم باشد، دیگر از مستقلات عقلیه و از مفروض کلام خارج می‌شود. جایی که احتمال مزاحم و مانع راه داشته باشد، عقل، به حسن این عمل، نه ظاهراً و نه واقعاً حکم نمی‌کند. نائینی می‌فرماید: **عقل، لم يستقل بحسن هذا الفعل و لم يستقل بقبح هذا الفعل**. لذا، می‌فرماید: اصلاً ما معنایی را برای ملازمه ظاهریه نمی‌فهمیم. مرحوم نائینی در آخر مطلب نتیجه می‌گیرند که اگر ما اولاً **تبعية الاحكام للمصالح و المفاسد** را قبول کنیم و بگوئیم احکام شرع تابع مصالح و مفاسد است؛ جایی که مصلحت است، می‌تواند وجوب باشد و جایی که مفاسد است، می‌تواند حرمت باشد؛ و ثانیاً بگوییم عقل همین مصالح و مفاسد را هرچند به صورت مجبیه جزئی ادراک می‌کند، هیچ چاره‌ای جز ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع ندارد. شما کلام صاحب فصول را در خود کتاب **فصول** مراجعه کنید، کلام مرحوم نائینی را هم ببینید؛ تا فردا ببینیم حق با کدامیک از آنهاست.